

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد بحثی که در این جا راجع به علم اصول و تعریف علم اصول بود و عرض شد چون مباحثی را که عرض می کنیم بناست بر طبق فوائد مرحوم نائینی که عرض کردیم در این تقریرات مرحوم نائینی تا حالا نسبتا مرتب ترش تقریرات مرحوم آقای کاظمینی قدس الله سره است متعرض بشویم و چون یک مقداری صحبت شد و مطالبی مطرح شد این مطلب روشن بشود که این مطالبی را که آقایان فرمودند آن نکات فنی و اساسیش چیست. مثلا در موضوع علم اصول نتوانستند یک موضوع مشخصی را مطرح بکنند، هم در کفایه آمده و هم در مرحوم نائینی و هم آقای خوئی، ایشان نتوانستند یک موضوع معینی چون موضوع تا حالا بین علما معروف بود که ادله اربعه است، البته یک بحثی شده چون در این کتب آمده من عادتا وارد بحث نمی شوم که مرحوم محقق قمی گفته ادله اربعه بما هی ادله، در فصول به ایشان اشکال کرده که ادله اربعه بذواتها و بعد از فصول مباحثی شده که شیخ انصاری هم توجیهی دارد، توجیه شیخ انصاری در اول مبحث حجیت خبر واحد است راجع به این تعریف و در کفایه و در این کتب دیگر هم باز راجع به توجیه شیخ انصاری بحث شد، دیگه حالا آقایان مراجعه بکنند چیزی ارزش علمی ای که بخواهیم این جا مطرح بکنیم ندارد، آن وقت این چون به محقق قمی نسبت داده شده که ادله اربعه بما هی ادله در خود قوانین این نیامده، در متن قوانین نیست و موضوعه الادله الاربعه، در خود قوانین اول قوانین این طوری است، ایشان یک حاشیه ای دارد در حاشیه اش می گوید الادله بما هی ادله، و این حاشیه قوانین در این صفحه قوانین چاپ نشده، چند صفحه بعدش چاپ شده، اگر آقایان خواستند مراجعه بکنند چون به صاحب قوانین قدس الله سره نسبت داده شده که الادله بما هی ادله، در کجای قوانین هست؟ در خود متن قوانین نیست، و همان طور که عرض کردم نوشته موضوع الادله الاربعه، لکن یک حاشیه ای دارد در آن حاشیه اش که حالا نمی دانم اشتباهها چطور شده که چند صفحه بعد چاپ شده، حاشیه منه به قول آقایان. در

آن حاشیه ایشان می گوید الادله بما هی ادله. حالا چون امروز این را نگاه می کردم دیدم عده ای نوشتنم گفتم یک توضیح مختصری هم راجع به این بگویم که این مطلب چطور به ایشان شهرت داده شده است.

علی ای حال کیف ما کان ما دیروز و روزهای قبل یک توضیحاتی راجع به این مطلب داده شد و در این مطلب عده ای از مثلاً فرض کنید آقای خوئی عده ای از مباحث را، خود مرحوم نائینی هم دارند، آقای خوئی بیشتر دارند، اگر آقایان مایل باشند فردا ولو اجمالاً، چون آقای خوئی مفصل تر این بحث را نوشتند، می نوشتند این بحث خارج می شود و آن بحث داخل می شود، مثلاً بحث مشتق خارج می شود بنا بر این، ایشان نوشته چرا خارج می شود، من عرض کردم چون گذشتم من یک توضیحاتی را عرض کردم بحث مشتق الان در فقه ثمره دارد، این طور نیست که در فقه ثمره نداشته باشد، بحث مشتق در فقه ثمره دارد لکن نکته خروجش از بحث اصول این است، نکته ای به خاطر عنوان شرعی در مشتق نیست، اگر ثمره ای دارد به همان نکته لغویش است، مثل فرض کنید گفتند یک مدتی در کتب اصول معانی حروف هم بود، واو و فاء و ثم و اینها، خب این ها هم در فقه و آیات تاثیر دارد، فاعسلوا وجوهکم و ایدیکم، واو برای ترتیب یا برای ترتیب نیست، خب در فقه تاثیرگذار است اما این نه به خاطر این که نکته ای برای واو در فقه وجود دارد یا در قرآن وجود دارد یا در روایات وجود دارد، این نکته اش این است، همان نکته لغوی است، آن را در لغت گفتند واو برای مطلق جمع است یا واو برای جمع با ترتیب است، این ربطی به فقه ندارد. مطلق جمع بود می گویند می شود دست را بر صورت مقدم داشت و ترتیب بود نه اول باید صورت باشد، یعنی نکته خاصی نیست، مشتق هم همین طور است اشتباه نشود. این ضابطه را چون من گفتم دیدم عده ای از مباحث را می گویند خارج شد و داخل شد من توضیحا عرض بکنم حالا اگر آقایان مایل باشند برای تطبیق بخواهند فردا محاضرات مرحوم استاد را سریعاً حدود سی چهار صفحه بیشتر است، سریعاً یک دوره عبارت ایشان خوانده بشود، موارد نقض هایش و این که ایشان می گویند مباحث مختلف است، موضوعات مختلف است، مسائل مختلف است، این مطلب است، این مطلبی که آقایان می گویند راست است لکن اینها نظرشان به علم اصولی است که الان دستشان رسیده، روی این علم اصولی که الان دستشان است راست است خب، مطلب صحیح است، این مطلبی که گفتند درست است لذا نتوانستند یک جامع واحدی پیدا بکنند، سرش این شده، راست هم

.....

هست لکن ما عرض کردیم نکته اش این نیست، نکته اساسیش این است که فقه در دنیای اسلام از اول یعنی از زمان صحابه به بعد یک حالات خاص خودش را داشت، اصول هم بنا بود از فقه در بیاورند، خواهی نخواهی اصول هم حالات خودش را پیدا کرد، دقت فرمودید؟ این طبیعی است، لکن آقایان نظرشان به اصولی که الان جلویشان است، به این اصولی که الان جلویشان است نتوانستند جامع پیدا بکنند، راست هم هست، مطلبشان درست است لکن نکته تاریخی دارد، طبیعت علوم اعتباری همین طور است، اصلا یکی از مایزهای علوم اعتباری که گذشت زمان در آنها تاثیر دارد، در علوم حقیقی گذشت زمان تاثیر دارد لکن در تحقیق و توسعه و تعمیق در بحث تاثیر دارد، خب بدن انسان در طب قدیم هم موضوع علم طب است و در طب جدید هم همین طور، فرق نمی کند، یکی است لکن الان شناختی که وسائل دارند به آن داخل وجود انسانی و به آن سلول ها و ... این ها اطلاعاتشان بیشتر می شود، عوض نشده اما در مباحث علوم اعتباری زمان عوضش می کند، اول یک چیز بود، بعد چیز دیگری می شود کما این که در علوم اعتباری اصلا گاهی اوقات امر بین وجود و عدم است، در علوم حقیقی بین وجود و عدم نیست و این را عرض کردیم یک مشکلی را که در علوم اعتباری درست می کند این است که باید بگوییم این علوم به حسب نظرات علما عوض می شود، خب بنا هم به این نیست که علم عوض بشود، فرض کنید مثلاً به قول ایشان یکی از مباحث مهم اصول استصحاب است که مراد استصحاب در شبهات حکمیه است، عرض کردم، استصحاب در شبهات موضوعیه قاعده فقهی است، استصحاب در شبهات حکمیه جزء اصول است، راست است، یکی از طرق اثبات حکم است، این مطلب راست است لکن خب خیلی ها قبول ندارند استصحاب را، از قدمای ما هم مثل مرحوم سید مرتضی قبول ندارد تا متاخرین، مثل آقای خوئی، البته آقای خوئی به نکته خاص، حالا غیر از آقایان اخباری ها که قبول ندارند، خود این حقیر هم که قبول ندارد. این استصحاب است پس باید بگوییم این از اصول حذف بشود؟ عرض کردیم لذا در اصول ما مجموعاً اباحتی را که مطرح می کنیم که حتی به آن قائل نباشیم، یعنی الان در حقیقت می آید این نکته را، چرا قائل نیستیم هم شده جزء علم، مثل قیاس، البته قیاس را الان علمای ما کلاً حذف کردند، و إلا تا معالم هم بحث قیاس است، در کتاب هایی مثل علامه که مفصل هست، بعدها یک مختصری آمده و الان هم در کتب اصول ما کلاً قیاس را برداشتند، دقت می فرمایید؟

پس بنابراین خوب دقت بکنید این که ایشان مباحث اصول را به این صورت می بیند این مطلب درست است، نتوانستند جامعی هم پیدا بکنند لذا ما عرض کردیم محورهای بحث در اصول، مثلاً اول استنباط بود، حالا مثلاً به این ذهنیت رسید که مراد از استنباط جامع کل عناوین باشد، نیست واقعش نیست، بحث حجیت بود، بحث استظهار بود و إلى آخر بحث هایی که دیروز مطرح کردیم که دیگه نمی خواهم تکرار بکنم. مرحوم آقای نائینی قدس الله نفسه حالا من چون فقط هدفم تند تند عبارت ایشان است چون البته این تقریرات مرحوم کاظمی را عرض کردم دوره دوم مرحوم نائینی است، دوره متوسط است، این اجود را که مرحوم استاد نوشتند مال دوره آخر است و عرض کردم الان در حوزه ها دیدم عده ای این کار را می کنند که یک مطلب در فوائد این طور است و در اجود این طور است، چند بار این را عرض کردم، بنده اصولاً وارد این بحث نمی شوم چون من خودم از مرحوم آقای بجنوردی قدس الله سره که از شاگردان مرحوم نائینی است ایشان فوائد را ترجیح می دادند، می فرمودند به مبانی نائینی نزدیک تر است، خودشان اعتمادشان به آن بود لذا ما هم به توصیه ایشان بحث را روی فوائد. اخیراً هم یک تقریراتی از مرحوم آقای لنگرودی چاپ شده، آن در این مسائل گاهی بیشتر دارد، آن هم ظاهراً دوره متوسط است اما در این مسائل عوارض ذاتی بیش از مرحوم کاظمینی دارد، یک تقریراتی هم شنیدم اخیراً، چون آن را ندیدم، مرحوم آقای حلی اخیراً از ایشان نوشته، ظاهراً مبانی خودش هم باشد، این طور که به من نقل کردند چون کتاب را ندیدم فعلاً ندیدم، آن شنیدم این قسمت ها را خیلی طولانی نوشته، خیلی مفصل تر از تمام اینها نوشته.

مرحوم نائینی در صفحه ۱۹ از این کتاب تعریف علم اصول را این طور گفته، ما چون بنا نداریم تمام مطالبی را که گفته شده الان مطرح بکنیم چون طول می کشد و فائده چندانی هم ندارد. علم الاصول عبارة عن العلم بالكبریات، علم به کبریات، البته عرض کردم و سابقاً هم یک توضیحی دادم، آقایان غالباً در مسمیات علوم علم را گرفتند، این یک نکته ای دارد، این طور نیست که، یعنی مثلاً اصول علم به کبریات است، بعضی ها می گویند هی الکبریات، یعنی اصلاً علم را نگرفتند، این هم بحثی دارد که دیگه تکرارش نمی کنیم. صحیحش این است که باشد به یک معنای خاصی از علم.

عن العلم بالكبریات، البته تعبیر به کبری کردن خیلی روشن نیست، این همان ذهنیت منطقی کبرای و صغرا است، در مسائل اعتباری چون دائرمدار اعتبار است بحث کبری و صغری امور حقیقی متاصله نیست که کبری و صغری باشد لذا اگر تعبیر دیگری مثلا یک تعبیری که یک قاعده عامی باشد، نه کبرا به آن معنا که این را هم من بعدا توضیح می دهم.

لو انضمت إليها صغریاتها یستنتج منها

ایشان به جای استنباط استنتاج آورده است، یستنتج منها حکم فرعی کلی، این هم روشن نیست، اینها چون امور اعتباری است در امور اعتباری استنتاج به این معنایی که ایشان فرمودند، عرض کردم در قسمتی از اصول ما این را قبول کردیم مثل مقدمه واجب که مثلا این فعل واجب است و هر چیزی که واجب باشد مقدمه است، این را می شود قبول کرد به یک معنایی که در محلش است اما در بقیه اش نه.

بعد ایشان تعبیرش این است حکم فرعی کلی،

یکی از حضار: یستنتج یعنی منظورشان این است خواه ناخواه؟ فرق دو استنباط چیست؟

آیت الله مددی: استنتاج را هم چون صغرا کبرا گرفتند نتیجه گرفتند. آن استنباط باز با اعتباری بودن بهتر می سازد، استنباط بهتر بود چون ایشان کبری و صغری گرفتند گرفتن کبری و صغری فی غیر محله است.

بعد ایشان نوشتند آن تعریفی که علم اصول گفتند، العلم بالقواعد الممهدة لاستنباط، انصافا بعضی از نکات آن تعریف بهتر از تعریف ایشان است. البته عرض کردم ایشان هم اشاره فرمودند خوب شد اشاره فرمودند، در این کتب مفصله ای که عرض کردم شیعه یک کتب مفصله ای مابین وحید بهبهانی تا زمان مثلا شیخ نوشتند، فرض کنید هدایة المسترشدين، مفاتیح الاصول، خیلی مفصل اینها را نوشتند، و یرد علیه نقضا و اصلا، طردا، عکسا، إلی آخره. بعد ایشان نوشته کما لا یخفی علی من رجع کتب القوم، عدم اطراد و عدم انعکاس، راست است، زیاد است و متاسفانه محصلی هم ندارد.

و اما تعبیر ممهده که ایشان آنجا دارد عرض کردم متعارفش در تعریف این است که چون من می خواهم نکاتی را الان عرض بکنم که نتیجه روشن بشود ممهده را گرفتند به این که اصلا این علم برای این کار شده است، لغت برای این کار نیست، لغت در استنباط حکم شرعی تاثیرگذار است به قول آقایان یا استظهار به قول بنده، لغت تاثیرگذار هست اما برای این کار آماده نشده، من احتمال می دهم، البته احتمال خودم است، انصافا جایی ندیدم، احتمال دیدم شاید مرادشان از کلمه ممهده، خوب دقت بکنید عرض می کنم شاید، من خیلی احتیاط می کنم مطلبی را که کسی نگفته شاید می گویم، شاید نظرشان این باشد که این قواعدی که به اسم علم اصول است این لازم نیست که حتما این جاری بشود و نتیجه را بدهد. این هم خودش اصولا یک بحثی است. فرض کنید استصحاب در شبهات حکمیه کلیه، خب مثال ها هم زدند، در فقه از همان اول، از قرن دوم مطرح شده، از بحث استصحاب از قرن دوم مطرح است و عرض کردم به طور کلی ضابطه در ذهن مبارکتان همیشه باشد، در قرن اول و دوم مسائل اصولی در شکل فروع فقهی بیان شده است، مثلا از فروع فقهی اگر تیمم کرد و نماز خواند در اثنای نماز آب پیدا شد، گفتند اگر استصحاب بکنیم نماز را ادامه بدهد، استصحاب جاری نشود نماز را قطع بکند و وضو بگیرد، دقت می کنید؟ یکی از مثال های جریان استصحاب در شبهات حکمیه کلیه این است، یکیش فرض کنید مسئله زن بعد از انقطاع دم استصحاب بقای حرمت بکند تا قبل از اغتسال، یک مثال دیگرش آبی که چند کر بود، به رنگ خون نجس شده، بعد خود رنگ عوض شده، سفید شده، آب سفید شده، گفتند اگر استصحاب حجت باشد این آب هنوز نجس است و اگر هنوز حجت نباشد این آب به اصطلاح پاک است، حکم به اصاله الطهاره می شود، چون قاعده را هم در ذهنتان باشد، هر وقت جایی استصحاب نشد غالبا اصلی که جاری می شود غالبا اصول ترخیصی است، مثلا اگر زن حرام بود الان حرام است این استصحاب است، اگر استصحاب جاری نشد اصاله الحل جاری می شود، برای همین هم هست که به استصحاب اعتنا می کنند، مثلا این آبی که این طور بود شما این آب را نجس می دانستید، اگر بنا شد استصحاب جاری نشود اصاله الطهاره جاری می شود، پس این قاعده کلی و این سرّ جریان استصحاب قاعده اش روشن شد، هر وقت استصحاب جاری نشد غالبا اصل بعدی اصل ترخیصی است، یعنی به اصطلاح به قول ما تعدیل اصول، آن اصول بعدی چون اصل محرز طبیعتا مقدم است رتبه بر اصول غیر محرز، این مسائل محرز و غیر محرز انصافا در این اصول

متاخر شیعه خیلی رویش کار شده است، اهل سنت ندارند، قدمای ما هم ندارند، انصافا خیلی روی آنها کار شده لکن خوب دقت بکنید این معنایش این نیست که حل این مسئله با استصحاب باشد، این را دقت بکنید! شاید کلمه ممهده را به این جهت آوردند یعنی صلاحیت، نه این که تقع بالفعل، صلاحیت دارد، چون مثلا در مسئله نماز ایشان با تیمم وارد نماز شد، حالا استصحاب بقای طهارت ممکن است بکند و ممکن است بگوییم نه آقا به خاطر استصحاب نیست، حرمت قطع نماز، دلیل ما حرمت قطع نماز است، لا يجوز له قطع نماز، این ربطی به استصحاب ندارد. این نکته اش عبارت از حرمت قطع نماز است، پس اگر حرمت قطع نماز گرفتید نماز را ادامه بدهد، چون ادعای اجماع شده و به بعضی از روایات و ادله هم تمسک شده، مشهور اجماع است، فعلا بین موجودین ما غالبا تمسکشان به اجماع است، حرمت قطع فریضه، نافله جائز است لکن فریضه لا يجوز قطعها، پس اگر گفتیم نماز را ادامه بدهد به خاطر استصحاب طهارت نیست، به خاطر حرمت قطع نماز است، چون نماز را نمی شود قطع کرد. دقت می کنید؟ صلاحیت داشت استصحاب جاری بشود لکن جاری هم نشود تاثیر ندارد، ممکن است همان نتیجه را بگیریم بدون این که استصحاب جاری بشود، شاید مرادشان از کلمه ممهده صلاحیت بوده، به این معنا روشن شد.

مثلا در مورد آب بگوییم از ادله این طور استظهار می کنیم آبی که رنگش به نجس عوض بشود ذات آب نجس می شود، خوب دقت بکنید! چون عرض کردیم اگر موضوع را ذات آب گرفتیم، بعد از رفتن رنگ ذات آب موجود است، هنوز نجس است، اگر موضوع را آب با رنگ خون گرفتیم خب رنگش رفته و عوض شده، موضوع عوض شده، اگر گفتیم خلق الله ماء یا انزل الماء طهورا إلا ما غیر لونه و طعمه، این عبارت در میان اهل سنت هم هست اما روایت نیست، پیش ما روایت است، إلا ما غیر لونه أو طعمه أو ریح، به نظرم در صحیح بخاری هم دیدم، نمی دانم به چه کسی نسبت داده است، به زهری نسبت داده، به یک کسی نسبت داده، شاید برای صحیح بخاری، عبارت هست اما در عبارت ما این جزء روایت است، إلا ما غیر، آن وقت بگوییم از این عبارت در می آید که نجاست و طهارت به ذات آب می خورد، اگر به ذات آب خورد این ذات آب تا حالا پاک بود با عروض نجاست این ذات آب نجس شد، اگر ذات نجس شد رفتن رنگ تاثیر ندارد، ذات آب نجس است، احتیاج به استصحاب نداریم، استصحاب هم نبود حکم به نجاست می کردند، در مسئله زن

درست است که استصحاب بقای حرمت جاری می شود اما موضوع دلیل زن و حیض است، یسئلونک عن المحیض، قل هو اذی فاعتزلوا النساء فی المحیض، موضوع نساء نیست، ببینید اگر موضوع نساء نیست این حکم حرمت ادامه دارد، اگر موضوع نساء و حیض بود خب محیض برداشته شد پس حرمت برداشته شد. دقت کردید؟ مطلب روشن شد؟

این مطلب که اصولاً لازم نیست که در تمام این مواردی که گفتیم، ما خیال بکنیم با استصحاب مطلب تمام می شود، نه گاهی در آن جا بدون جریان استصحاب همان حالت سابقه را می گوئیم، گاهی با جریان استصحاب باز حالت سابقه را نمی گوئیم، ولو استصحاب جاری است چون استظهار ما از دلیل این است، استظهار ما از دلیل این است که موضوع ذات زن نیست، زن با محیض، فاعتزلوا النساء فی المحیض، اگر موضوع را نساء و محیض گرفتیم آن وقت با رفتن حیض موضوع دیگر محقق نیست، اگر موضوع محقق نیست دیگره جائز است، حتی اصالة الحل هم نمی خواهد، طبیعتاً جائز است، این نکته را خوب دقت بکنید، البته مرحوم نائینی کلمه ممهده را برداشت در تعریف خودش، من چون می خواستم این نکته را عرض بکنم که ممکن است این مطلب به این صورت و موارد دیگره هم در روایات هست و کذا هست، یک مطلب اجماعی است، پنج تا روایت هم داریم، می گوئیم احتیاج به روایات نداریم، اینها به اصطلاح صلاحیت دارند که به تعبیر ایشان در طریق استنباط واقع بشوند، یا برای تنجز تکلیف که ما عرض کردیم،

یکی از حضار: وقتی ممکن با آن ممهده کنار هم می آید؟

آیت الله مددی: ایشان نه، آن هایی که ممهده گفتند دیگره ممکن آن تقع نگفتند، اینها را نائینی دارد. بعضی ها گفتند، نائینی هم ندارد.

علی ای حال دقت بکنید این نکته اساسی که به ذهن ما می آید در این جهت است.

بعد ایشان البته این مطلب را هم سابقاً گفتیم و بعد هم ایشان یک فرقی بین موضوع علم اصول و سائر علوم که موضوع اصول کبری است، حالا ایشان سائر علوم گفته، علوم ما شا الله این قدر فراوان است که ربطی هم به اصول ندارد.

ثم إن المائز بین، مرادشان از سائر علوم مثل نحو و صرف و لغت و اینهاست، دیگره حالا ذهنیت خاصی است.

ثم إن المائز بين المسئلة الاصولية، چون من این را توضیح دادم دیگه تکرار نمی کنم. بعد هم که بقی الکلام، غایت را هم که نوشتند که بعدا بیشتر روشن می شود.

بقی الکلام در صفحه ۲۰ در بیان موضوعه، بعد ایشان متعرض این عبارت مشهور موضوع کل علم شدند، البته در این کتاب ایشان کم این مطلب را توضیح دادند، در این کتابی که من از مرحوم آقای لنگرودی دیدم ایشان بیشتر، چند صفحه ای راجع به این موضوع صحبت کردند، نمی دانم حالا آقای کاظمی خودش مختصر کرده یا در این دوره مختصر بوده که ما متعرض هم نمی شویم.

بعد ایشان متعرض دنباله آن بحث می شود، راجع به علوم و موضوع علوم و نسبت موضوع علوم و تمایز ما بین علوم، کلا عرض کردیم این بحث ها را اینجا متعرض نمی شویم، اینها باید در جای خودش و رشته خاص خودش را دارد که آن جا باید مطرح کرد و ایشان هم قبول می کند که به موضوعات است و موضوعات هم به حیثیات است که کما قیل که دیگران هم اشکال کردند، من فعلا متعرض این ها نمی شوم.

بعد در صفحه ۲۶، این شش صفحه را متعرض نمی شویم، ایشان دارد و قیل موضوع علم اصول ادله الاربعه بذواتها و بوصف کونها ادله، این را من یک توضیحی فقط به لحاظ شرح تاریخی دادم، ادله اربعه هم پیش اهل سنت است، چون عقل و اجماع بود، آقایان در اصول ما توجه نکردند که آن ادله اربعه ای که آنها دارند ما نداریم.

بعد ایشان متعرض این شدند که و کفی فی الاشکال، ایشان لو کان موضوع علم الاصول ذلک یلزم خروج اکثر مباحثه من مسئله حجية خبر الواحد مسئله تعادل و ترجیح، عرض کردیم انصاف قصه ما بحث تعادل و ترجیح و تعارض را مطرح کردیم، طولانی هم مطرح کردیم لکن عرض کردیم با مطرح کردن معنایش این نیست که حتما قبول بکنیم بحث اصولی است، اصلا ما نظرم این است که بحث تعارض بحث اصولی نیست اما خب متعرض شدیم، چرا؟ چون ما عرض کردیم، این نکته اش را یکی یکی متعرض بشویم، مسئله حجیت خبر واحد هم روشن بشود، این مبنی بر این است که شارع یک تعبدی در خبر داشته باشد، حالا هر نحو تعبدی باشد، ما این را توضیح کافی وافی مرارا و کرارا تکرار کردیم و عرض کردیم مبانی فوق العاده مختلفی هست، اصلا در آنی که من تا حالا دیدم، در

کلمات علمای اسلام چه در فقه و چه در اصول حتی در شعر و لغت، چون تا سال های سال شعر و لغت و ادب و کلمات، همه را با سند نگاه می کردند، اخبارنی فلان، چون خود سیبویه هم در الکتاب می گوید سمعتُ فلان یقول، این اصلاً متعارفشان بود. خود الکتاب سیبویه را هم عرض کردم کرارا اشکال کردند کتاب سیبویه سماع ندارد، به نحو وجاده است، بعد از مرگش پیدا کردند، آن هم یک اشکال کلی در الکتاب سیبویه وجود دارد. به هر حال این نحوه بحث همیشه بوده، و لذا مسئله حجیت خبر یکی از مسائل اساسی در کل معارف دنیای اسلام است، هیچ مسئله ای به اندازه این مسئله اثر گذار نیست، نه فقط اصول فقه است، اصول تفسیر هم هست، همه مسائل انصافاً در مجموعه ای که ما الان در کتب اسلامی داریم، حالا غیر از طب و اینها، ما در مجموعه ای که داریم، تاریخ و ...، همه اش با سند است، همین تفسیر، این که این قرائت این است، اینها همه سند دارد، این که مجاهد این را گفت، ابن عباس این را گفت. مثل طبری تمام اینها در تفسیر خودش با سند آورده، بعدها حذف کردند اما همه این ها با سند است، هیچ مسئله ما به اندازه مسئله حجیت خبر مسئله اساسی نداریم، اساسی هست اما به نظر ما اصولی نیست، چرا؟ چون این مسئله تابع حجیت است و إلی ما شا الله، از حجیت مطلق خبر بگیرید تا کسانی که خیلی محدود کردند، عرض کردیم نقل شده مثلاً از ابوحنیفه که خبر صحیح هفده تا یا نوزده تا داریم، البته نقل شده ولی احناف قبول ندارند، نقل کردند، این را در کتاب ابن خلدون آورده، در مقدمه ابن خلدون که ابوحنیفه ۱۹ تا، احناف گفتند ابن خلدون اشتباه کرده، به هر حال چون من وارد این بحث نمی شوم. ابوحنیفه متوفای ۱۵۰ است، کم و زیاد هم گفته شده است. احمد ابن حنبل متوفای ۲۴۱ است، نود سال بعد از ایشان. ایشان این کتابش را از یک میلیون و هفتصد هزار حدیث انتخاب کرده است، این در طی صد سال حجم حدیث از ۱۷ تا علی تقدیر کلام، مخصوصاً عده ای از اهل سنت هم معتقدند مسند جزء صحاح است، مشهور نیست اما خب بعضی هایشان دارند که مسند احمد هم جزء صحاح است، دقت بکنید حدیث چه حجمی را پیدا کرده، این حجم بالای حدیث این هم تازه در این احادیثی که مربوط به دین و احکام دینی و اینهاست، حالا بخواهیم به دیگران. در تفسیر، در تاریخ، در لغت، خیلی مسئله اساسی است یعنی واقعا ما کمتر در دنیای معارف اسلامی و عرض کردیم هم در کبرا با هم اختلاف دارند که معیار حجیت چیست و هم شخص واحد که معیار داده بعضی جاها برگشته، طبق معیار خودش خبر ضعیف را قبول کرده و طبق معیار خودش خبر صحیح را قبول

.....

نکرده یعنی یک مشکل اساسی ای که در باب خبر هست هم معیارها مختلف است و هم با اختلاف معیارها باز در مقام تطبیق هم اختلاف دارند یعنی شخص واحد اختلاف دارد نه این که شخص، انصافاً خیلی مسئله اساسی است، لکن تمام این مسائل مبنی بر این است که قائل به حجیت تعبدی باشیم، به هر نحوی باشد، حالا یا عقلائی بگیریم یا از قرآن و سنت پیغمبر بگیریم، یا از روایات اهل بیت بگیریم یا از سیره عقلاً بگیریم، حالا به هر نحوی که هست یا از روایات خاصه اهل بیت بگیریم إلى آخر مبانی که نمی خواهم متعرض بشوم. لکن اگر ما آمدیم اثبات کردیم نه آقا هیچ کدام از این ها کافی نیست، هیچ تعبدی ما در باب خبر نداریم،

یکی از حضار: کلاً حجیت را چطور باید گفت؟

آیت الله مددی: به هر حال عقلائی، شواهد، عقلاً در باب خبر

یکی از حضار: یعنی در علم حدیث تعارض را بررسی بکنیم؟

آیت الله مددی: احسنت، اگر ما تعبد قبول نکردیم خود حجیت خبر را که واقعا عرض کردم بینی و بین الله ما هیچ مسئله اساسی به اندازه حجیت خبر نداریم، خود این هم به این معنا از اصول، چون عرض کردیم معیار اصول که یک مطلبی که تاثیرگذار باشد از راه شریعت، این تاثیرگذاریش از راه عقلائی است و عقلائیش هم خبری است که به آن وثوق پیدا بکنند، چون بلا اشکال ما در زندگی خودمان در تمام زمان های خودمان مقدار زیادی از علم ما منقول است، علم محسوس ما الان فرض کنید این جا خورشید هست، این جا هوا هست، هوا سرد است، این علم محسوس ما است. همین الان در زمان ما بیشترین مقدار ادراکات علمی ما منقولی و نقلی است و این در طی زندگی بشر بوده، اختصاص به روایات ما ندارد. بحث سر این است که آیا شارع تعبدی آورد یا نه؟ اگر گفتیم شارع تعبد نیاورد همان بحث عقلائی است و سیره عقلائی می شود.

یکی از حضار: شما اول تفقه می کنید به اصول می رسید یا اول از اصول استفاده می کنید که به تفقه برسید، احساس می کنم این طوری

یک دوری در فرمایش شما ایجاد می شود از این جهت که اول باید ببینیم در فضای شریعت اثرگذار بوده یا نه

آیت الله مددی: خب عرض کردم اصول این طوری نوشته شد.

یکی از حضار: این سیر تکونش است، ولی حالا اگر ما بخواهیم مستقلاً نگاه بکنیم آن را که شانیت دارد باید بتوانیم از آن بحث بکنیم.

آیت الله مددی: من عرض کردم بحث می کنیم، چون مطرح شده و جماعت زیادی یعنی شاید نزدیک هشتاد درصد یا نود درصد لا اقل

در دنیای اسلام به این مطلب قائلند، از این جهت بحث می کنیم، می خواهم بگویم رای شخصی را حساب نمی کنیم.

یکی از حضار: بالاخره مسئله اصولی می دانیم یا نمی دانیم؟

آیت الله مددی: طبعاً، چون در دنیای علم اصول مطرح شده و فوق العاده در استنتاج فقهی تاثیرگذار است، بالاخره الان شما می خواهید

وارد دنیای فقه بشوید این مسئله کاملاً تاثیرگذار است. هم مسئله را تشخیص بدهید و هم معیار بدهید و دنبال معیار بروید.

یکی از حضار: سابقه نداشته باشد چه؟

آیت الله مددی: آن جدید است،

یکی از حضار: سابقه نداشته باشد ولی همین قدر که شانیت داشته باشد.

آیت الله مددی: عرض کردم شانیت دارد قبول کردم.

یکی از حضار: خبر واحد را عرض نمی کنم.

آیت الله مددی: ببینید شانیت به این معنا که مسئله ای را مطرح کردند، در صدها کتاب اصولی که ما داریم مطرح شده و نزدیک نود

درصد هم قائل داریم.

یکی از حضار: اگر مسئله ای سابقه هم نداشته باشد و جدید بخواهیم یک چیزی را مطرح بکنیم.

آیت الله مددی: این الان در اصول نمی شود، باید احساس این را بکنیم که این مثلاً باید به این معنا بشود، یا یک مسئله ای است که

مثل روح اصول است که فلسفه اصول می گویند یا یک مسئله ای است که در عده ای از ابواب فقه است مثلاً فرض کنید مسائل

مستحدثه تاثیرگذار است. باید یک نکته خاصی باشد، یک نکته ای برای اصولیتش باشد. عرض کردم معیار. این مسئله را شما نگاه

بکنید مسئله تعادل، مسئله تعادل به نظر ما فرع حجیت خبر است، ما خود حجیت خبر را قبول نکردیم، عرض کنم به این که.

یکی از حضار: حدیث در آن بحث نکرده باشد، همین که احساس بکنیم شانیت در فضای تفقه دارد، علم دیگری هم از آن بحث کرده است، کافی است که بگوییم

آیت الله مددی: چون ما در علم حدیث کار نکردیم. آن ها بحث کردند لکن اصول هم جداگانه بحث کردند، چون حجیت را قبول کردند. یکی از حضار: حتی اگر ادبیاتی باشد، مثلاً همان اشتقاق را کسی بحث نکرده و علمی از آن بحث نکرده باشد یعنی عرض ما این است که ظاهراً اصول این ادعا را دارد که هر چه که در فضای تفقه اثرگذار است ولی ولو این که، آخه شما معیار دیگری هم دارید معیارتان هم این است که واقعا باید در فضای شریعت بما هو شریعت یک نگاه خاصی شده باشد.

آیت الله مددی: تفقه یعنی شریعت دیگه.

یکی از حضار: عرض ما از تفقه این نیست، عام تر است.

آیت الله مددی: نه قانون را نگرفتیم.

یکی از حضار: اثرگذار در استنباط

آیت الله مددی: طبعا اثرگذار است. بحث هایی که در تعادل کردند قطعاً اثرگذار است.

یکی از حضار: اگر اشتقاق را لغوی بحث نمی کرد شما اصولی بحث می کردید؟

آیت الله مددی: نه، الان هم مقدمه نوشتند، در اصول بحث نکردند. مثل لغت دیگه، مثل لغت است یعنی اگر بحثی کردیم معنای حرفی نه این که شریعت تصرفی کرده است. معنای حرفی همان معنای لغوی معنای حرفی است. علم دیگری را چون عرض کردم سرش این بوده در سابق راجع به این رشته ای که امروز اسمش را فقه اللغة گذاشتند، کمتر، بحث شروع شده است، مثلاً فرض کنید خصائص ابن جنی مقدارش در حقیقت همان فقه اللغة است دیگه، انصافاً فقه اللغة حساب می شود، اما تحلیل لغوی در کتاب خصائص ابن جنی وجود دارد، الان یکی از نظریات پیشرفته در الفاظ که معانی الفاظ را تابع صوت می دانند نه لفظ، اصلاً می گویند خود این اصوات دارای تاثیرند، مثلاً عین و لام و میم، مثلاً من باب مثال، این عین و لام و میم، این سه تا صوت دارای یک معنای خاصی هستند، حالا می

خواهد علم باشد، می خواهد عمل باشد، می خواهد لمع باشد، می خواهد ملع باشد، اصلا این عین و لام و میم، این بحث نظریه اصوات که الان هم مطرح است خب این را ابن جنی در خصائص دارد، این را فخر رازی در ذیل آیه فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین دارد، اینها قدیمند اما الان رشته ای به اسم فقه اللغة شده اما فقه اللغة ثعالبی بیشتر نکات لغوی است نه نکات تحلیل، مثلا هر چیزی که فوق سر شماس است اسمش سماع است، هر چیزی که چهار تاست اسمش مکعب است و این طوری است. یک کتاب لغوی است که جمع و جور کرده، فقه اللغة ثعالبی یا اسرار العربیه ایشان در حقیقت نکته اش این است، لذا به ایشان عرض کردم اما تحلیل لغوی را ابن جنی دارد، قشنگ هم دارد، انصافا مرد ملایی هم هست.

الان فقط عرض می کنم اگر ما گفتیم در خبر ما هیچ تعبد شرعی نداریم، ما در باب تعادل تعبد شرعی نداریم چون اهل سنت هم قائل به ترجیح شدند و تعبد شرعی نگرفتند، خوب دقت بکنید! شیعه قائل به ترجیح شد و تعبد گرفت و عرض کردیم این هم تاریخ دارد، از زمان علامه به بعد است، قبل از علامه ما این را نداریم، این مشکل کار در مسائل اصولی ما چون تاریخ را نگاه نکردند الان اصول را مقابل خودشان نگاه می کنند خیال می کنند همین طور است. ما در شیعه اهم چیزی که در باب تعادل است فرض کنید مبنای تخییر، ما داریم، در میان شیعه هم نسبتا بد نیست، میان اهل سنت، مبنای جمع، اهل سنت نسبتا زیاد دارند، مبنای ترجیح که مبنای رائج بین اهل سنت است، هیچ روایت هم ندارند، ترجیح را عقلائی گرفتند و ما داریم و ادعای روایت هم شده، مسئله تساقط را هم قبول نکردند. عرض کردیم عمده مسائل در باب تعارض این است دیگه، یا جمع است یا ترجیح است یا تخییر است یا تساقط است که بگوییم اصلا اخبار کلا ساقط می شوند و به اصول عملیه برگردیم. این را خیلی کم داریم، خیلی کسانی که با اخبار مخالفند، مخالفین حجیت خبر، آن مخالفین تند، این مبانی بعینها در میان اهل سنت هست، این سه تا مبنا هست، لکن مبنای رائج رائجشان ترجیح است، و ترجیح را هم کارا عرض کردم که عقلائی گرفتند. خوب دقت بکنید، مبنای بین ما بعد از علامه ترجیح است، لکن این را تعبد به خبر عمر ابن حنظله مثلا گرفتند، دقت می کنید؟ پس این مطلبی که ایشان فرمود مسئله استصحاب نکته اش روشن شد، یکی دو تا نیست لکن معذک بحث اصولی هست، حالا کسی قبول بکند یا نکند حالا ما حجیت تعبدی را قبول نکردیم، تعارض و ترجیح را به این معنا قبول نکردیم اصولا

معنای ترجیح را و مسئله اصلا تعارض روایات را قبل از حجیت بررسی کردیم. ببینید نکته فنی را خوب دقت بکنید اگر تعارض را بعد از حجیت گرفتید این را مسئله اصولی گرفتند. اگر شما تعارض را قبل از حجیت گرفتید دیگه مسئله اصولی نیست. ما اصولا تعارض را قبل از حجیت یعنی اگر دو تا خبر معارض دیدیم اول باید تعارض را برداریم تا بگوییم کدام یکی حجت است، حل تعارض را می کنیم و بعد به حجیت می رسیم. آقایان اول گفتند این هم حجت است و آن هم حجت است چطور جمعش بکنیم؟ دقت کردید؟ پس آن نکته فنی، من عرض می کنم در تمام این اباحات آن نکات فنی را دقت بکنید، نه این که من معتقدم اختلاف، اختلاف روایات داریم ولی تعارض نداریم. اختلاف ادله داریم تعارض نداریم. این دو تا باهمدیگر خلط نشود، عنوان تعارض غیر از عنوان اختلاف است. عنوان تعارض فرع حجیت تبعی است. اگر حجیت تبعی را قبول نکردید دیگه نوبت به تعارض هم نمی رسد. حالا اگر آقایان مایل باشند، امروز می خواستیم تند تماشش بکنیم نشد، یک مقدار تند حرف های آقای خوئی را بخوانیم چون ایشان هم در این جا هی می گویند فلان مسئله داخل شده یا خارج شده که من توضیحات را عرض بکنم نکات فنی در دخول و خروج روشن بشود.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین